



سید ابراهیم سید علوی

در دو بخش پیشین این مقاله در باره مطالب و موضوعاتی قلم زدیم که مولا علی علیه السلام به طور مستقیم و در باره خویشتن خویش، سخن گفته است مانند: سبقت به ایمان و هجرت، ملازمت حق و حقیقت، زهد و وارستگی، همراهی با رسول الله صلی الله علیه و آله، صداقت و راستی، همدلی و همگامی با قرآن.

به نهج البلاغه که رجوع کنیم می بینیم ناگفته در همان مقوله مقالات سابق، بسیار است و عناوین و موضوعاتی دیگر مانده که جملگی از خصائص مولای پارسایان و رفتارهای انسانی آن بزرگوار محسوبند که خود راجع به آنها سخن گفته است، مثل: نقش راستین رهبری، عدم دلبستگی به مقام و ریاست دنیوی، اصول

سیاستگذاری، حفظ موازین وحدت و اتحاد، مبارزه و جهاد با باطل و ضلال، شجاعت و دلیری در این راه، اثر طاعتها و نافرمانیها در کامروایی و ناکامی زمامداران، تفرّس‌ها و پیشگویی‌ها و بالأخره مرگ در ذائقه‌ علی علیه افضل الصلوات و اطیب التحیات.

نقش راستین رهبری

آنچه انبیا و اوصیا و دیگر رهبران در خطِ آیین توحید و شریعت اسلامی را از زمامداران دنیوی و رؤسای جهانخوار و حاکمان جاه طلب جدا می‌سازد، نقش راستین رهبری و دلسوزی حقیقی آنان نسبت به مردم و عدم دلبستگی و تعلق خاطر به پست و مقام و ریاست و دیگر شئون صرفاً مادی می‌باشد.

به عبارت دیگر، صفت جامع میان سلاطین، شاهان و امرای فاسد همین وابستگی و تعلق خاطر به پست و مقام است و امتیاز رسولان و پیروان صدیق و گروندگان مخلص ایشان همان رهایی از علائق صرفاً دنیوی است.

دلیل این مدعا زندگانی سراسر پاک و وارستگی خود آنان است که به دست امینان تاریخ و گزارشگران مورد وثوق به ما رسیده است.

مولا امیرالمؤمنین در یکی از نامه‌های مشحون از حکمت‌های اجتماعی و نکات ارزشمند سیاسی، در این باره داد سخن داده و نخستین امری را که در آن خاطر نشان کرده، القاب بلند و بالای احياناً تهی از معنی و فاقد محتوا است که بسیاری از صاحبان قدرت، بدانها دل خوش می‌کنند و ابداً به مسئولیت‌های ناشی از طرح آن القاب و اوصاف توجه نمی‌نمایند.

أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بَأَن يُقَالَ: هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ
أُسْوَةً لَهُمْ فِي جَشْوَةِ الْعَيْشِ ...^۱

آیا به این قانع باشم و دل خوش کنم که گفته شود: این امیر مؤمنان و رهبر مردمان است و حال آنکه در ناخوشایندی‌های روزگار، شریک آنان و در سختیهای زندگانی نمونه عینی برایشان نباشم؟

۱ - نهج البلاغه، صبحی صالح، افست تهران، نامه ۴۵۵، و تا پاورقی شماره دو از همین نامه استفاده شده است.

حضرت در بخش نخستین این نامه، بیانی دارند که حاوی نکات ارزنده سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است و حتی شارحان بزرگ نهج البلاغه کمتر به این نوع نکته‌های ظریف، توجه فرموده‌اند:

آگاه باشید برای هر پیروی پیشوایی است که به دنبال وی می‌رود و از نور دانش او روشنی می‌جوید و بدانید پیشوای شما [علی(ع)] از دنیای خود به دو جامه فرسوده و به دو قرصه نان بسنده کرده است.

و به دنبال آن فرمود:

فَوَاللَّهِ مَا كُنْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرًا وَلَا أَدْخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرًّا وَلَا أَعْدَدْتُ لِأَبَالِي ثَوْبِي طَمْرًا.

به خدا سوگند از دنیای شما زری نیاندوختم و از غنائم آن چیزی ذخیره نکردم و بر دو جامه کهنه‌ام، کهنه دیگری نیفزودم.

به نظر نگارنده، دو نکته بسیار زیبا و سنجیدنی در این جملات کوتاه لیکن پر مضمون جلب توجه می‌کند.

یکی بیان ویژگی خود به عنوان رهبر مردم است که با به کار بردن کلمه دُنْيَاهُ در مورد لباس و طعام خود و کلمه دُنْيَاكُمْ در زمینه زر اندوزی و جمع ثروت و مال، عالیت‌ترین نکته را یاد داده است. راز این تفنن در تعبیر، احتمالاً آن است که:

انسانها چه رهبر و پیشوا و چه پیرو و دنباله‌رو، حق حیات دارند و برای حفظ از سرما و گرما باید تن‌پوشی داشته باشند و نیز برای زنده ماندن و ادامه حیات، قوت لا یموت برای همه لازم است و آن حقّ جمله جانداران است و کمترین حقّی است که هر فردی دارد. پس علی علیه‌السلام در این باره از حقّ مشروع و دنیای متعلق به خودش سخن می‌گوید و لذا دنیا را به خود منسوب می‌دارد و دُنْيَاهُ تعبیر می‌کند لیکن آن جاها که با سر بلندی تمام، از نیندوختن زر و ذخیره نکردن غنائم صحبت می‌کند، دنیا را به مردم اضافه می‌فرماید و دُنْيَاكُمْ می‌گوید؛ زیرا هر انسانی - عادی و یا حاکم و زمامدار و سلطان و یا هر پیشوا و رهبری - اگر به زر اندوزی بپردازد و از غنائم و عواید عمومی چیزی ذخیره کند، در حقیقت به گردآوری فراتر از حقّ خود پرداخته و انسانی را از روزی خود محروم

کرده است.

نکته دوم نیز که در بیان ویژگی دیگر رهبری صالح و نقش راستینش در هدایت جامعه است آنکه او با وجود داشتن قدرت و توان تهیه یک زندگی خوش و راحت و توأم با رفاه فراوان، بسیار ساده زندگی می‌کند؛ زیرا ممکن است در جامعه تحت زعامت و رهبری او، جماعتی محروم وجود داشته باشند که حداقل معیشت را دارا نیستند و شاید هرگز با شکم سیر سر بر بالین ننهاده‌اند و گرنه برای ضعیف که بر سریر قدرت تکیه نداده، سر دادن چنین ادعایی خیلی آسان می‌باشد:

لَوْ شِئْتُ لَأَهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَى هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ...

اگر می‌خواستیم می‌توانستیم به عسل پالوده و مغز گندم و بافته ابریشم، دست یابم لیکن هرگز هوی و هوس بر من چیره نشود و حرص و آز مرا به گزیدن خوراکی‌ها نکشد. شاید در حجاز و یا یمامه کسی امیدی به داشتن گرده نانی ندارد و یک وعده شکم سیر غذا نخورده است. و این ویژگی رهبری پیامبران و سالکان طریقه ایشان است که در حدیث آمده:

رسول خدا(ص) هرگز دو پیراهن و دو لباس نداشت بلکه فقط به یک لباس بسنده می‌کرد.^۲

و نوشته‌اند برخی یاران علی علیه السلام به خدمتکار او اعتراض می‌کردند که چرا حال پیر مرد را رعایت نمی‌کند و آرد نان او را الکی نمی‌کند که نانی نرم فراهم شود او در پاسخ گفت که علی(ع) خود چنین دستوری داده است و نمی‌گذارد آرد نان او الکی شود.^۳

آری اگر رهبران جوامع همانند علی علیه السلام به مردم می‌اندیشیدند، چنین سیره‌ای را پیش می‌گرفتند و نقش هدایتشان را کامل می‌ساختند نه آنکه عده‌ای ترك دنیا را اصل دینی قلمداد کنند و خرقة درویشی به تن کنند و شاهان و

۲ - فی ضلال نهج البلاغه، محمد جواد مغنیه، چاپ دارالعلم للملایین، بیروت، ج ۴، ص ۱۶.

۳ - همان، ص ۱۵.

ملوك سفاك را در کاخ‌سازی و رفاه طلبی‌های افراطی، عملاً تأیید نمایند.
 علاء بن زیاد حارثی در بصره خانه‌ای بزرگ داشت. امیرالمؤمنین به او
 فرمود: این خانه وسیع را در دنیا می‌خواهی چه کنی؟ در آخرت به چنین خانه‌ای
 محتاجتری. بلی اگر بخواهی می‌توانی در همین خانه وسیع دنیایی به آخرت برسی،
 هر گاه در آن مهمانداری کنی، صلۀ رحم نمایی و حقوق واجبه آن را بپردازی.
 علاء از برادرش عاصم به امیرالمؤمنین شکایت کرد که او عبایی پوشیده و
 از دنیا کناره گرفته است. فرمود او را نزد من آورید. آوردند. علی (ع) فرمود:
 يَا عُدَيِّ نَفْسِهِ لَقَدَاسْتَهَامَ بِكَ الْخَبِيثُ...^۴

ای دشمنک خویش! شیطان سرگشته‌ات کرده و از راه به در برده است، بر زن و
 فرزندان رحم نمی‌آوری و چنین می‌پنداری خدا آنچه را که پاکیزه است بر تو حلال فرمود اما
 ناخشنود است که از آن بهره‌مند شوی...
 زیاد گفت: ای امیرالمؤمنین شما این چنین زبر پوش و دشوار خوارید.
 فرمود:

وَبِحَاكِ اِنِّي لَسْتُ كَاثَتْ، اِنَّ اللّٰهَ فَرَضَ عَلٰى اٰئِمَّةِ الْعَدْلِ اَنْ يَقْدَرُوْا اَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ
 النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعُ بِالْفَقِيْرِ فَقْرُهُ.^۵

وای بر تو، من نه چون تو هستم، خدا بر پیشوایان دادگر واجب فرموده خود را با مردم
 ناتوان برابر نهند تا فقر و تهیدستی، مستمند و بینوا را به هیجان نیاورد و به طغیان وا ندارد.

بی‌علاقگی به دنیا پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در عدم دلبستگی علی علیه السلام به دنیا در غالب خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌ها،
 مطالب متنوعی وجود دارد آن هم با عبارتهایی شیوا و ذکر نکته‌هایی تازه و ره‌گشا.
 در نامهٔ چهل و پنج به ملک فدک اشاره‌ای دارد و گذشت بزرگوارانه‌اش را
 از آن در مقابل حرص و آرز دیگران بیان می‌کند:

بَلٰى كَاثَتْ فِى اَيِّدِنَا فَذَكَ مِنْ كُلِّ مَا اَظْلَمَتْهُ السَّمَاۗءُ فَسَحَّتْ عَلَيَّهَا نَفُوْسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ

۴ - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹.

۵ - همان، برخی ترجمه‌ها با اندک تغییر و تصرف، از ترجمه آقای دکتر شهیدی، اقتباس شده است.

عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخِرِينَ وَ نِعْمَ الْحَكْمُ لِلَّهِ...^٦

آری از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، تنها فدک در دست ما بود. مردمی بر آن بخل ورزیدند و مردمی دیگر سخاوتمندانه از آن دیده پوشیدند و بهترین داور خداوند است...
علی علیه السلام مسئله فدک را آنجا که تعقیب آن و اصرار در پس گرفتنش برای جامعه مسلمان، زیانهای جدی تری دارد صحیح نمی داند و گاهی نفع جامعه را در ضرر شخصی خود می بیند و همواره یکپارچگی اجتماع و سلامت آن را از هر غوغا و فتنه، می جوید:

وَاللَّهِ لَا سَلِمْنَ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً.^٧

به خدا سوگند به آنچه کردید تسلیم هستم و گردن می نهم تا زمانی که امور مسلمانان سامان یافته و مرزهایشان ایمن است و کسی را جز من ستمی نشده. من این ستم را می پذیرم و اجر و پاداش چنین گذشت را خواهانم و به زر و زیورهایی که بدان دل بسته اید بی اعتنا هستم.
آیا باز پس گرفتن فدک برای شخصی مثل علی علیه السلام کاری دشوار بوده است؟ مگر او مبارز با صنادید عرب و سران شرك در میدانهای جهاد و دفاع نبوده است؟

مگر او قاتل عمرو و فاتح خندق و کشنده مرحب و گشاینده خیبر نبوده است؟ پس چرا در این جا ذوالفقار غلاف کرده و بزرگوارانه از فدک چشم پوشیده است؟ آیا همین از شواهد بی علاقگی علی علیه السلام نسبت به دنیا و مظاهر آن نیست؟

وَ مَا أَصْنَعُ بِفَدِكٍ وَ غَيْرِ فَدِكٍ وَ النَّفْسُ مَطَانِئُهَا فِي غَدٍ جَدْتُ...^٨

[من علی] فدک و یا غیر فدک را می خواهم چه کنم؟ در حالی که جانم فردا در گوری است که نشانهایش در تاریکی آن از میان می رود و خبرهایش نهان می گردد...
بحث از دنیا و خطرات آن، و سخن از دل بستگی به دنیا و تبعاتِ هلاکت

٦ - نهج البلاغه، نامه ٢٥.

٧ - نهج البلاغه، خطبه ٧٢.

٨ - نهج البلاغه، نامه ٢٥.

بارش در نهج البلاغه فراوان است در این جا به همین اندک بسنده می‌کنیم و تفصیل را به فرصتی دیگر و مقاله‌ای مستقل وا می‌گذاریم.

اصول سیاست گذاری

سیاست به معنای تدبیر امور زندگی و طرح و برنامه و داشتن مدیریت صحیح در گرداندن چرخ اجتماع در ابعاد مختلف آن، جزیی از دین و آیین حق بلکه در متن آن است و هرگز این مقوله‌ها را از مفهوم واقعی دین نمی‌توان جدا دانست و سیاست بدین معنی سیره پیامبران و اولیای خدا می‌باشد. آنان در حقیقت، سایسان روزگار و مدیران جامعه‌ها و مریبان بشریتند، لیکن سیاست به معنای عرفی کلمه که امروز مترادف با شیطنت و نیرنگ و دروغ است، باید ساحت مردان خدا را از آن مبرا دانیم و آن را به اهلش واگذاریم.

هرچند که نغمه جدایی دین از سیاست به معنای مطلق کلمه و تفکیک این مقوله‌ها از یکدیگر از سوی استعمارگران جهان‌خوار، ساز شده تا براحتی و بی مزاحمت به غارتگری و فساد در روی زمین پردازند و احدی جلو مقاصد سوء آنها را نگیرد و مانعشان نباشد.

از جمله مطالبی که علی علیه‌السلام پیرامون آنها فراوان سخن گفته همین شیوه سیاست‌گذاری و مدیریت جامعه بر مبنای اصول انسانی از سوی خود و نیز ذکر عملکرد زشت رقیبان هوی پرست و جاه طلب بی انصافش می‌باشد. در اثبات سیاست‌دانی خود و شیطنت و دغلبازی بدخواهانش چه جمله‌ای رساتر از فراز ذیل می‌تواند باشد.

وَاللّٰهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهِ مَنِيْ وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ وَّلَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنَ أَذْهِ النَّاسِ ...^۱

به خدا سوگند! معاویه زیرک‌تر از من نیست، لیکن او فریبکاری می‌کند و گنهکار است و اگر پیمان شکنی و دغلبازی ناخوشایند نبود زیرک‌تر از من کسی پیدا نمی‌شد، اما هر نوع

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰.

فریبکاری و عهد شکنی، گناه است.

و هر گناهی، به کفر و کوردلی می‌انجامد و آدمیان پیمان شکن و دغلكار را در روز قیامت درفشی است افزوده و او بدان درفش شناخته. به خدا قسم هرگز با مکر و فریب غافلگیر نشوم و با سختگیری، ناتوان نگردم.

علی علیه السلام در بیان قضاوت نادرست برخی، در مورد سیاست و رفتار جنگی اش و اشاره به ریشه‌های این داوری ناحق چنین فرمود:

وَ أَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِضْيَانِ وَ الْخِذْلَانِ حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ: إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شُجَاعٌ وَ لَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ...^{۱۰}

فکر، نظر و برنامه مرا با نافرمانی و فروگذاری جانبم، در هم زدید و تباه ساختید تا جایی که قریش گفتند: پسر ابی طالب مرد دلیری است، لیکن سیاست جنگی و آگاهی نظامی ندارد - خدا به پدرانشان خیر دهد - کدامیک از آنان بیشتر از من در نبرد با دلیران، در میدان جنگ حضور داشته و بیشتر در صحنه‌های کارزار بوده است. هنوز بیست سال نداشتم که پا در معرکه گذاشتم و اکنون سالیان عمرم از شصت فزون است اما آن را که فرمان نبرند و به سخنش گوش ندهند، سررشته امور از دستش بیرون است.

علی امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام نصیحت عثمان که به سبب سوء سیاست و فساد تدبیر و اعمال هوئی، نظام و جامعه نوپای اسلامی را دچار اضطراب و فتنه ساخته بود فرمود:

فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدًى وَ هَدًى فَاقَامَ سُنَّةَ مَعْلُومَةٍ وَ أَمَاتَ بِدَعَاةٍ مَجْهُولَةٍ...^{۱۱}

بدان با فضیلت‌ترین بندگان خدا نزد او پیشوای دادگستری است که خود بر مسیر هدایت و رستگاری گام سپارد و مردم را نیز به راه صحیح زندگانی رهنمون باشد، روش‌های خوب و شناخته شده را حفظ کند و شیوه‌های باطل و بدعت‌های نامطلوب را بمیراند و از بین ببرد. آیا در واقع عالیترین سیاستمدار و موفقترین مدیر، کسی نیست که

۱۰ - نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۱۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۶۴.

سنت‌های سالم و مفید ایجاد کند و سپس آنها را در جامعه بر پا دارد و یا شیوه‌های غلط و ناپسند اجتماعی را اولاً به وجود نیاورد و ثانیاً اگر به وسیله دیگران پیدا شده باشد، محو کند و از بین ببرد؟

آیا پیامبران الهی، کار و رفتاری جز این داشته‌اند و اگر دشمن و بدخواهی پیدا کرده‌اند جز بدین سبب بوده که عده‌ای - به هر قیمت - خواهان حاکمیت و سلطه هستند و فقط در حکومت قانون جنگل می‌توانند به نوایی برسند و بس. و این مصیبت دائمی بشریت است که عده‌ای بوم صفت به دنبال خرابه می‌گردند و برای زندگی پست و خوار خود ویرانه به وجود می‌آورند و بارفتارهای شیطانی و هواهای نفسانی، حیات بشری را تباه می‌سازند.

از نظر علی علیه‌السلام آن پیشوای صالحان، امام و رهبر و زمامدار حقیقی کسی است که برای همه مردم، زندگی پرداز باشد نه فقط برای خود و خویشاوندان و اطرافیانش. امام بر حق، گسترش دهنده عدل، دانش و مهر و محبت است و فرق میان حکومت محمدی (ص) و حکومت قیصری و کسروی و همه سلطنت‌ها و شاهنشاهی‌ها همین است.^{۱۲}

صبر و شکیب و داشتن حوصله و تحمل، یکی از عمده‌ترین شاخصهای حسن سیاست و علو اندیشه در اداره جامعه و نبرد با عوامل فساد و تباهی است که در پرتو آن، آثار سوء شیطنت ارباب هوی و جاه اگر ریشه‌کن نشود به حداقل می‌رسد.

به گفته برخی نویسندگان، صبر پیش از آن که از شتون دین محسوب شود از آثار عقل و اندیشه است و نتیجه سنجش میان دو و یا چند امر می‌باشد که چاره‌ای جز انتخاب یکی نیست و باید کم ضررترین را برگزیند.

فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَبَّيْ فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدِّي وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى
تُرَائِي نَهْبًا.^{۱۳}

چون نیک سنجیدم، صبر و شکیبایی را خردمندانه‌تر دیدم پس صبر کردم حالی که در

۱۲ - نگاه کنید: فی ضلال نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۶۳.

۱۳ - نهج البلاغه، خطبه ۳، (شقشقیه).

دیده خاری، و در گلو استخوانی باشد، می‌دیدم که میراثم به یغما می‌رود.

اگر علی علیه‌السلام در آن بحران، صبر پیشه نمی‌کرد، واقعه‌ای رخ می‌داد که برای عالم اسلام اثراتی سخت‌تر و ناگوارتر و با آرمان و اهداف اصولی علی (ع) منافات داشت. چنانکه در موارد متعددی از نهج‌البلاغه بویژه آنچه به دوران خلافت ظاهری آن حضرت مربوط می‌شود چنین سیاست‌گذاری منعکس می‌باشد.

مغنیه می‌نویسد: معاویه جز مجد و سلطنت، هدفی دیگر نداشت و هر وسیله - اگر او را به مقصد می‌رسانید - نزد او برای رسیدن به این هدف، حق و عدل، توجیه می‌شد اما علی (ع) جز دین و احقاق حق، هدفی دیگر نداشت و در این راه و برای رسیدن به آن، جان و هر چیز نفیس و ارزشمند را فدا می‌کرد و این فرق بین علی و معاویه است.^{۱۴}

چرا به هر تقدیر معاویه پیروز شد؟ عامل پیروزی او این بود که اوضاع و احوال در محیط‌های فاسد، با حق و مردان حق جو مساعد نیست. اما با باطل، همراه است. بویژه اگر زمامدار، در دروغ و سیاست حيله و دغل، سرآمد باشد. پس معاویه که با غدر و مکر به پیروزی رسید، محیط برای حکومت او مساعد بود و ضلالت و گمراهی زمینه حکومت او را فراهم ساخت. ولی تاریخ وجدانی بیدار و منصف دارد و حقیقت را برای همیشه در پشت پرده، نهان نمی‌دارد. همه نسلها، معاویه را به داشتن نیرنگ و دغل و خدعه موصوف می‌کنند و علی (ع) را به اخلاص و فداکاری و داشتن روح صلابت در راه حق و حقیقت^{۱۵} می‌ستایند، هرچند که آن نسل از مسلمانان نباشد مثل جرج جرداق مسیحی و یا شبلی شمیل ماتریالیست.

چرا در نظر قریش، معاویه سیاست دان است؟! چون مصر را طعمه عمر و عاص کرد و سپاهی از مزدوران پرداخته که طریقه غارت کردن و استضعاف مردم را خوب می‌دانند و شیوه ترس و ارعاب را به نیکی می‌شناسند، به سادگی آدم می‌کشند و با راههای فریب و نیرنگ آشنایند و تشنه ریختن خون کودکان، زنان،

۱۴ - فی ضلال نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۲.

۱۵ - همان.

پیرمردان و ضعیفانند و به گفته عقّاد نویسنده معروف مصری: «مشتی جلاد و خون آشام و سگان هار که زود به مردم می‌پرند و می‌درند».

و چرا علی(ع) به زعم قریش سیاست نمی‌داند و آگاهی نظامی و جنگی ندارد؟ زیرا آن همه را زشت و ناروا می‌داند و گرد آنها نمی‌گردد. هدف او فقط دفاع از حق و حقیقت است و علاقمند حفظ نظام صالح اجتماعی و تأمین سلامت و امنیت برای مردم است. شهرت، جاه و ریاست را واقعی نمی‌نهد و قدرت را وسیله ارتقاء برای سلطه شخصی و سود مادی خویشتن، قرار نمی‌دهد. آیا جز این است که اگر سیاست، عبارت باشد از حفظ تجربه‌ها در همه زمینه‌های حیات بشری، علی علیه‌السلام دارای چنین علم و آگاهی می‌باشد.^{۱۶} و او سیاست‌مدارترین است.

بصیرت علی(ع)

بصیرت و بینش و عمل در پرتو درایت و کوشش، یکی دیگر از آثار کاردانی و سیاست‌مداری است و علی(ع) مرد چنین میدانی است. او در حسن مدیریت و نیکو کشورداری، دارای آنچنان درایت و بصیرت و قدرت اقدام است که یاوه سرایی و گزافه‌گویی برخی مدعیان را به تمسخر می‌گیرد و می‌فرماید:

آنان چون برق درخشیدند و چون تندر خروشیدند با این همه، کاری نکردند و واپس خزیدند. ما تا بر دشمن نتازیم گردن دعوی بر نمی‌افرازیم و تا نباریم، سیل روان نمی‌سازیم.^{۱۷}

بدون شك ایجاد فتنه و آشوب، نشان ترس و عجز و ناتوانی است. زمامدار عادل و رهبر حق، متین و آرام است، شجاع و قهرمان است، آنچه می‌گوید عمل می‌کند و خارج از قدرت و توان، چیزی نمی‌گوید. اما ترسویان و بزدلان، فقط ادعا می‌کنند و جنجال می‌آفرینند و پر حرفی می‌نمایند.^{۱۸}

در بیان روشنی رأی و صفای دل و زلال بودن افکار علی علیه‌السلام چه

۱۶ - همان، ج ۱، ص ۱۹۲.

۱۷ - نهج البلاغه، خطبه ۹.

۱۸ - فی ضلال نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۱۸.

کلامی رساتر از فراز ذیل است؟

إِنْ مَعِيَ لَبْصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ وَلَا لُبْسَ عَلَيَّ.^{۱۹}

بصیرت و واقع بینی من همراهم است، نه حقیقت را بر خود پوشیده داشتم و نه بر من پوشیده بوده است.

بدون تردید اگر مدیر و زمامداری دارای ضعف اندیشه و قصور فکر و تدبیر باشد، شیادان و مفسدان در او نفوذ خواهند کرد و یا اگر او جاه طلب و بی تقوا باشد راههای انحرافی پیش خواهد گرفت. به نظر می‌رسد یکی از عمده‌ترین لغزشگاهها - در سیاست گذاری و کشورداری - برای سیاستمداران و زمامداران، وجود مشاوران خائن و یا ضعیف و کوتاه فکر در اطراف ایشان است که احياناً امر را بر مسئولان مشتبه می‌سازند و یا خود در تشخیص مصالح و مفاسد، عاجز و درمانده می‌شوند:

فَلَمْ أَحْتَجْ فِي ذَلِكَ إِلَيَّ رَأْيِكُمْ وَلَا رَأْيَ غَيْرِكُمْ وَلَا وَقَعَ حُكْمُ جَهْلَتُهُ فَاسْتَشِيرَكُمَا.^{۲۰}

نیازی نداشتم که از شما و جز شما در این باره نظر بخواهم و حکمی پیش نیامد که آن را ندانم تا با شما و برادران مسلمانان رأی‌زنی و مشورت کنم.

استبداد و تدبیر

نکته دیگری که در این بحث باید روشن شود شناخت مرز میان خود رأیی و دیکتاتوری با تکیه بر فکر و اندیشه سالم است. شاید برای برخی تفکیک بین استبداد به رأی و اعتماد بر سیاست و تدبیر درست، مشکل باشد و احياناً بی اعتنائی يك امام عادل را به مشورتهای سست و پیشنهادات غلط، دیکتاتوری تعبیر کنند، در حالی که فرق میان این دو مقوله بسیار است.

علی علیه السلام در ضمن همان کلام به طلحه و زبیر چنین فرمود:

به خدا که مرا به خلافت رغبتی نبود و به حکومت حاجتی نه، لیکن شما مرا بدان واداشتید و آن وظیفه را به عهده من گذاشتید و چون کار حکومت به من رسید به کتاب

۱۹ - نهج البلاغه، خطبه ۱۳۷.

۲۰ - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۵.

خدا و آنچه برای ما مقرر نموده و حکم کردن به آن را لازم شمرده، نگرستم و از آن پیروی کردم و سنتی را که رسول خدا(ص) نهاده است دنبال نمودم.^{۲۱}

آیا این استبداد و دیکتاتوری است که امام و رهبر پارسایی چون علی علیه السلام به نظر آزمندانی چون طلحه و زبیر اعتنا نکند؟ و آیا آنجا که حقیقت همچون روز روشن، بر علی علیه السلام آشکار است او نیازی به مشورت دارد؟ علی علیه السلام یکی از ملاکهای شایستگی تصدی پست سیاسی را حسن سابقه و گذشته درخشان در امور اجتماعی می‌داند. آنان که در مقاطع تاریک تاریخ، پیشینه نیکو ندارند با چه رویی دعوی سیاست‌دانی و هنر کشورداری سر می‌دهند؟

بشنویم که علی علیه السلام با چه صلابت و ایمانی در این باره، با آن انسان وارونه یعنی معاویه - به تعبیر خود آن حضرت در نهج البلاغه - سخن گفته است:

وَمَتَى كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةُ سَاسَةَ الرَّعِيَّةِ وَوَلَاةَ أَمْرِ الْأُمَّةِ؟ بَغَيْرِ قَدَمٍ سَابِقٍ وَلَا شَرَفٍ سَابِقٍ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ لُزُومِ سَوَابِقِ الشَّقَاءِ.^{۲۲}

معاویه! از کی شما سیاستمداران ملت و زمامداران امت بوده‌اید؟ نه پیشینه‌ای در حسن اقدام و نه شرف و فضیلتی بلند و خوش فرجام. پناه به خدا از سابقه شقاوت بار و سوء پیشینه‌ای که گریبانگیر انسان شود.

مولا امیرالمؤمنین در این نامه به سوء سابقه معاویه و دیگر همپالکی‌های او، از طوائف قریش اشاره دارد و همین، حکایت از سلب صلاحیت سیاسی او می‌کند و بویژه در ذیل بیان، از خیانت و جنایتی سخن به میان می‌آورد که برای افرادی چون معاویه، به صورت طبیعت دوم و عادت کسبی درآمده است و به گفته ابن ابی الحدید، علی علیه السلام می‌خواهد از بنی امیه نفی سیادت و حکمروایی در عالم اسلام کند و گرنه آنها در جاهلیت، ریاست و حاکمیت داشته‌اند. البته بر بنی هاشم حکومت نداشته‌اند لیکن بر بنی عبد شمس و بر بسیاری از طوائف دیگر قریش

۲۱ - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۵.

۲۲ - نهج البلاغه، نامه ۱۰.

ریاست داشته‌اند. فرزندان عبد شمس در معركة بدر، فرماندهان لشکر مشرکان بوده‌اند که عتبة بن ربیعة رئیس آنان بود و در جنگ احد و غزوه خندق هم، رهبری سپاه شرك به عهده بنی عبد شمس و رئیس در این دو نبرد ابو سفیان بن حرب بود.^{۲۳}

ابن ابی الحدید می‌نویسد:

از نقیب پرسیدم آیا معاویه در غزوه بدر شرکت داشت و در جنگ بر ضد مسلمانان حضور پیدا کرده بود؟ نقیب گفت: آری از فرزندان ابوسفیان سه تن در بدر شرکت کرده بودند: حنظله، عمرو، معاویه، یکی کشته دیگری اسیر شد و معاویه با پای پیاده فرار کرد تا به مکه رسید و پاهایش آماس کرد و دو ماه تمام درمان نمود تا بهتر شد.^{۲۴}

محمد جواد مغنیه هم پس از ذکر کلام ابن ابی الحدید می‌نویسد: وقتی حکومت و دولت امویان به نام اسلام پا گرفت و آنان فرصت یافتند، به طبیعت پیشین و جاهلیت نخستینشان برگشتند و هرگز آن طبیعت پلید را کنار نگذاشتند و روح و جانیشان را با فطرت اسلام صفا ندادند. حتی در عهد حیات رسول الله این روح پلید را کتمان نمی‌کردند.

روزی ابوسفیان نگاهی معنی‌دار بر پیامبر اکرم(ص) انداخت. گویا از دلش می‌گذشت که چطور محمد(ص) بر من پیروز شد؟ رسول اکرم فکر ابوسفیان را خواند و از آنچه در سینه او می‌گذشت، مطلع گشت، با دست مبارک خود بر میان دو شانه ابوسفیان زد و فرمود:

بالله غلبتک یا أباسفیان!^{۲۵} (به کمک خدا بر تو غالب شدم ای ابوسفیان).

حفظ موازین وحدت

رهبران نامردمی و سیاست بازان حرفه‌ای، به تناسب هدف شومی که دارند هرگز

۲۳ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، افسد اسماعیلیان، بهران، ج ۱۵، ص ۸۱.

۲۴ - همان، ص ۸۵.

۲۵ - نگاه کنید: فی ضلال نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۰۵.

برای وحدت و یکپارچگی جامعه قدم بر نمی‌دارند و به اتحاد و اتفاق نمی‌اندیشند. حتی مردم از عملکرد ایشان، اصلی انتزاع کرده و به صورت ضرب‌المثل در آورده‌اند: فَرَّقَ تَسَدَّ (تفرقه بیفکن حکومت کن) این ضرب‌المثل در مورد حاکمان و کسانی صادق است که بدون داشتن لیاقت و بی رأی و انتخاب مردم و احیاناً با جوسازی و شانتاژ و راه انداختن کودتاهاى خونین، زمام امور را به دست می‌گیرند و به قصد ریاست فروشی و دنیاخواری، کشور و ملتی را تباه می‌کنند.

موضوع وحدت جامعه و تلاش در زمینه توحید کلمه و حفظ یکپارچگی ملت و مردم، از موضوعات جالب توجه در نهج البلاغه و سخنان علی علیه‌السلام است که به تنهایی موضوع مقاله‌ای مستقل می‌تواند باشد و ما در این فرصت فقط به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم. یادآوری این مطلب لازم است که از جمله حربه‌هایی که نالیقان جاه طلب بدان وسیله صالحان پارسا را متهم کرده و از میدان خارج کرده‌اند، همین تهمت ریاست خواهی و میل به حکومت و سلطه می‌باشد.

علی (ع) در خطبه‌ای ضمن گله از خویشاوندان نزدیکش و شکوه به درگاه الهی در زمینه مظلومیت خویش، در پاسخ یاوه‌سرایی که گفت: یا علی، تو به این امر (حکومت و خلافت) حریص و آزمند و بی تاب هستی، چنین فرمود:

بَلْ أَنْتُمْ وَاللَّهِ لَأَحْرَصُ وَأَبْعَدُ وَأَنَا أَحْصُ وَأَقْرَبُ...^{۲۶}

به خدا سوگند شما حریصتر و آزمندتر و بی‌تابتر هستید و در عین حال از رسول خدا (ص) دورتر، و به زعامت و رهبری مسلمین ناسزاوارید، لیکن من به رسول‌الله (ص) نزدیکترم و به تصدی مقام خلافت و جانشینی او شایسته‌ترم.

در جای دیگر، باز در برابر جنجال آفرینی شیاطینی که خود جاه طلبی می‌کنند و دیگران را متهم می‌سازند و با این شیوه‌های ناجوانمردانه فرهنگ جامعه را می‌گسلند و رهبران صالح را با دشواری‌های تبلیغی رو به رو می‌سازند چنین فرمود:

...فَإِنْ أَقْلَ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمَلِكِ وَإِنْ أَسْكَتَ يَقُولُوا جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ...^{۲۷}

۲۶ - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.

۲۷ - نهج البلاغه، خطبه ۵.

اگر سخن بگویم گویند، خلافت را آزمندانه خواهان است و اگر خاموش باشم گویند: می ترسد و از مرگ هراسان است هرگز...

حقیقت آن است که تنها چیزی که علی علیه السلام شدیداً بدان حریص است، وحدت و الفت آحاد جامعه است و بس. در نامه‌ای به ابو موسی اشعری - آن مصداق بارز تفرقه و شقاق و آن عنصر ضعیف و بی فکر - نوشت:

لَيْسَ رَجُلٌ - فَأَعْلَمَ - أَخْرَصَ عَلَى جَمَاعَةِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ
الْفَتْحِهَا مِنِّي أَبْتَغِي بِذَلِكَ حُسْنَ الثَّوَابِ وَ كَرَمَ الْمَأْبِ.^{۲۸}

بدان در فراهم ساختن امت محمد(ص) و ساز واری آنان با یکدیگر، احدی از من علاقمندتر نیست. من بدین کار، پاداش نیکو و بازگشت به مینو را خواهانم.

و چنانکه قبلاً خاطر نشان ساختیم، هدف علی علیه السلام از خلافت، یافتن سلطه و قدرت نبود بلکه حکومت در نظر او، وسیله‌ای بوده است برای رسیدن به ارزشها و حفظ آرمانهای والای انسانی، و لذا آنگاه که برخی از افراد فاقد صلاحیت لازم، خود را جلو انداختند و با اشغال مقام خلافت، جامعه را از رهبری انسان کاملی مثل علی(ع) محروم کردند، در برخورد با این گروه پیمان شکن و بی توجه به موثیق محکم رسول خدا(ص)، سنجید که زحمات چندین ساله پیامبر اکرم(ص) چه می‌شود؟ و از آن جا که نهال جوان اسلام با خطرات جدی مواجه بود و اخلاف سران شرك مکه که نیاکان خود را به دست علی(ع) و دیگر یاران مخلص رسول اکرم(ص) به هلاکت رسیده می‌دیدند و سیادت و آقایی بسیاری از ایشان با ظهور اسلام از میان رفته بود، بعد از رحلت پیامبر به دنبال فرصتی بودند که تلافی کنند و انتقام بگیرند. علی علیه السلام هدف شوم آنها را دانسته و به همین سبب سکوت و انصراف خود را از خلافت که حق صد در صد او بوده عملاً اعلام و آن را بر قیام و آهیختن شمشیر به روی غاصبان خلافت ترجیح داد و بدینوسیله یکپارچگی جامعه را از سوی خود تضمین فرمود.

در نامه آن حضرت به مردم مصر که همراه مالک اشتر و برای روشن ساختن اذهان عمومی آنان در مسائل جاری سیاسی و دولتی نوشته چنین آمده است:

۲۸ - نهج البلاغه، نامه ۷۸.

فَأَمْسَكَتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحَقِّ دِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَآهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ تَلْمَازًا أَوْ هَذَا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وَلَايَتِكُمْ الَّتِي إِنَّمَا مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ...^{۲۹}

پس دست خود بازکشیدم تا آنکه دیدم گروهی در دین خود نماندند و از اسلام برگشتند و مردم را به نابود ساختن دین محمد(ص) خواندند. پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم ویرانی و یا رخنه‌ای در آن بینم که مصیبت آن بر من سخت‌تر از محروم ماندن از فرمانروایی بر شما باشد آنچه بیش از چند روز کم و کوتاه نخواهد پایید و همچون سرابی نماند و مثل ابر فراهم نشده‌ای پراکنده گردد.

در یکی از خطبه‌ها در پی‌گیری مطلب در باره خلافت فرمود:

من حق مشروع را می‌خواستم و شما میان من و آن حق مانع شدید و آن را از من دریغ داشتید. خدایا من در پیروزی بر قریش و هواخواهانشان از تو یاری می‌طلبم. خدایا قریش پیوند خویشاوندی مرا برید مرتبت بلند مرا خرد شمرد.

در پایان همین خطبه، زشت‌ترین شگرد دشمن در دست یابی به سلطه و قدرت را یادآور شده، شگردی که بسیاری از جاه طلبان و هوسرانان، حرمت‌ها را پاس نمی‌دارند و برخی مقدسات جامعه را زیر پا می‌گذارند و در نتیجه ارکان اجتماع را در هم می‌ریزند و عمیق‌ترین شکاف را به وجود می‌آورند:

...فَخَرَجُوا يَجْرُونَ حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَا تَجْرُ الْأَمَةُ عِنْدَ شَرَائِهَا مُتَوَجِّهِينَ بِهَا إِلَى الْبَصْرَةِ فَحَبَسَا نِسَاءَهُمَا فِي بُيُوتِهِمَا وَابْرَأَا حَبِيسَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَهُمَا وَلِغَيْرِهِمَا فِي جَيْشٍ...^{۳۰}

آنان برای رسیدن به هدف شوم و مقصد نامیمون خود حرم رسول الله و همسر پیامبر اکرم را به این سو و آن سو کشاندند آنچنانکه برده و کنیز را برای خرید و فروش کشانند، او را با خود به بصره بردند و زنان خویش را در خانه‌هایشان نشانده و بانویی را که رسول خدا(ص) در خانه نشانده و از آن دو (طلحه و زبیر) و دیگران بازداشته بود به این و آن نمایاندند! و در مقدم جبهه قرارش دادند.

۲۹ - نهج البلاغه، نامه ۶۲.

۳۰ - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.